از زندگی و مرگ شادیاد حسین جورشری

چگونه می‌توان از کنار دری سخن گفت
که به خانه‌ات باز می‌شود
و تو دیگر نیستی

دور
درکنار فرشته‌ای که تو را با خود برده است
زیر سنگ کوچکی از یادها خانه داری
زیر کوهه‌ای از برگ‌ها
و به هیچ توفانی
چهره نمی‌نمائی

آنجائی تو
تکیه‌داده به ستاره واژگونت
و ماه ترسخورده
کشتی صورتی‌رنگش را
به‌کرانه‌ای می‌کشد
که تو را بیابد.

از کتاب نت‌هائی برای بلبل چوبی
شمس لنگرودی

روی ناقوس نشسته
خواب است پروانه

اشاره: متن زیر در مراسم یادبود حسین جورشری در برلین توسط دکتر فردوس جمشیدی رودباری خوانده شده است.

حسین از میان ما رفت. بامداد روز دوازدهم فوریه، در برلین.

با حجم عظیم حضور او در کار و پیکار و زندگی، با عشق بیکرانش به خانواده و دوستان، با خواست بی‌پایانش برای بودن، نبودش باور نکردنی است. خلایی پدید آمده است که چیزی آن را پر نمی‌کند.

شادیاد حسین جورشری (جواهری) در تاریخ سوم شهریور ماه ۱۳۳۶ در لشت‌نشاء به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در رشت به تهران رفت و در دانشکده پلی‌تکنیک تحصیلات خود را ادامه داد. از همان آغاز زندگی دانشجویی در صفوف جنبش چپ به مبارزه علیه دیکتاتوری و نابرابری‌های اجتماعی روی آورد و تدریجا جای شناخته‌شده‌ای در جنبش دانشجویی پیدا کرد. در جریان انقلاب بهمن او یک مبارز پرشور و عدالتخواه بود که در صفوف فدائیان خلق برای پایان‌دادن به دیکتاتوری جان برکف گذاشته بود. او همه آرزوهای آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه خویش را با تلاش پرشور برای به ثمررساندن انقلاب بهمن پی می‌گرفت و بر این باور بود که این انقلاب می‌تواند آغازی برای آزادی و بهروزی مردم ایران باشد.

زندگی حسین در دوران پس از انقلاب شامل سه مرحله متمایز است. مرحله اول این زندگی تجربه بهارینه ناپایدار پس از انقلاب است. بهارینه‌ای که بسیاری از آرزومندان آزادی و عدالت یاد آن را چون باغ گلی در خاطر خود دارند. دوره‌ای که بن و باروی دیکتاتوری شاهی فرو ریخته است و سیل مردم شهرها و روستاها را در می‌نوردد. دریای جوانان شوریده و امیدوار با رنگین‌کمان امیدها و آرمانها جشن انقلاب را برپا می‌دارد. جوانان، سرمست بهار عمر و امید، از احساس نزدیکی دنیاهای بهتر عاشقانه می‌خوانند و می‌خروشند و بیباکانه می‌رزمند.

مردم مهربان‌تر و باسخاوت‌تر شده‌اند و زندگی آکنده از مفهوم و معنی است.

حسین جزیی از این دریای عشق و امید بود و همه این عصر کوتاه و ناکام در کار و پیکار او تجسم یافته بود. او در سال ۱۳۶۰، در پی آشنایی و دلبستگی یک ساله، با زیور ازدواج کرد. ثمر این ازدواج مهتاب و آرش است.

دوره دوم زندگی حسین از سال ۱۳۶۱ آغاز شد. با تشدید فشار و سرکوب علیه آزادیخواهان و مخالفین، جمهوری اسلامی تدریجا بهاران پس از انقلاب را به زمستانی سرد و سیاه مبدل کرد. در این شرایط بسیاری از نیروهای مبارز و زیر ضرب، خصوصا بخش بزرگی از کادرهای رهبری احزاب و سازمانهای سیاسی، ناچار به مهاجرت شدند. مبارزین داخل کشور هولناک‌ترین دوره تاریخ معاصر ایران را تجربه کردند. هر روز گروهی از مبارزین به چنگ جلادان می‌افتاند و هر دم خبری از شکنجه و کشتار اسیران پخش می‌شد. بسیاری از یاران حسین در همین دوره دستگیر و پس از تحمل شکنجه‌های هولناک به قتل رسیدند. یکی از بیادماندنی‌ترین خاطره‌های زندگی حسین کاری است که او برای آماده‌کردن خودش از برای مرگ انجام داده بود. او وقتی به ابعاد بازداشت و شکنجه و کشتار آزادیخواهان واقف شد با خود اندیشید که چگونه می‌تواند در این فضای هراس‌آور به پیمان خود با جنبش و با یاران خود پایبند بماند. بعد از ظهر یک روز تابستانی به بهشت زهرا رفت و تا پاسی از شب گذشته در آن محیط اندیشه کرد. آن وقت رفت و درون یک گور دراز کشید و همانجا شب را به صبح آورد. وقتی به خانه برگشت در برابر پرسش همسرش گفت که او در بهشت زهرا بوده است و اکنون برای مرگ آماده است و به پیمان خود با دوستان مطمئن. این کار حسین نمونه‌ایست که نشان می‌دهد سنگرداران مبارزه مردم ایران رزم خود را در چه شرایط طاقت‌فرسایی پیش می‌بردند. پس به راستی باید جوانان اکنون و نسل‌های آینده را خطاب قرار دهیم و بگوییم:

به گلگشت جوانان یاد ما را زنده دارید ای رفیقان
که ما در زیر بال وحشی خفاش خون‌آشام
نشاندیم این نگین صبح روشن را
به روی پایه انگشتر فردا.

حسین به هنگام قتل‌عام زندانیان سیاسی ایران در راس یکی از واحدهای اصلی تشکیلات فدائیان خلق انجام مسئولیت می‌کرد و داغ مرگ بسیاری از دوستان خود را بر جگر گرفت. او با درآمدی اندک که از راه مسافرکشی به دست می آورد هم زندگی خود را اداره می‌کرد و هم به کارهای سیاسی خود می‌رسید. در آن شرایط کمتر شبی بود که انسان آزاده بتواند با آرامش سر بر بالین بگذارد. مرگ همیشه پشت پنجره چشم درانده بود و هراس همبستر هر انسانی بود.

دوره سوم زندگی حسین با مهاجرت آغاز شد. در این دوره او دگرگونی‌های عمیق فکری را پشت سر گذارد. سابقه طولانی تشکیلاتی و سیاسی مانع از بررسی مستقلانه شرایط توسط او نشد. حسین در خارج درس‌های تازه‌ای گرفت. اندیشیدن به صدها همرزم کشته‌شده در جمهوری اسلامی، اندیشیدن به آن همه شکنجه و کشتار و خونریزی، او را بیش از پیش نسبت به شیوه‌های خشن و خونین مبارزه بیزار می‌کرد. او مدافع پرشور خشونت‌زدایی شد. شروع کرد به نوشتن مقاله و طرح‌های سیاسی و در این همه یک چیز را دنبال می‌کرد و آن هم جلوگیری از مرگ انسان‌ها در داخل کشور بود. او معتقد بود که هر سیاستمداری مسئول جان تک تک افرادی است که مطابق دستور و یا نظر وی به میدان مبارزه وارد می‌شوند. معتقد بود که در سیاست‌گذاری قبل از هر چیز باید به جان انسان‌ها فکر شود. او، بیزار از خونریزی و خشونت، سر سازش با هیچگونه سیاست‌گذاری خشونت‌گرا نداشت. او به طور انقلابی مخالف روش‌های انقلابی و خشن در مبارزه سیاسی بود. چنین گرایشی در سیاست وی را به گرایشی هماهنگ در فلسفه زندگی می‌کشاند. او از مارکس به مولانا روی آورد و از مولانا به‌گاندی و بودا. او همه فلسفه‌ها و مسلک‌های خشونت‌زدا را مطالعه می‌کرد و بدون تعصب هر کجا کلمه صلح و مسالمت و پرهیز از خشونت را می‌دید می‌ستود. آیین او آیین پرهیز نامشروط از خشونت بود. او می‌گفت: من نیز طبق تربیت و عادت خیلی وقت‌ها پا را از دایره انصاف بیرون می‌گذارم و گاه وسوسه خشونت انسانی مرا به سمتی که نمی‌خواهم هل می‌دهد. اما خوشبختم که به جایی رسیده‌ام که خودم جلو خودم را می‌گیرم و از عدول خودم از اصل مهر و مسالمت چنان شرمنده می‌شوم که در تنهایی می‌گریم. من باید به خشونت‌زدایی عادت کنم. پرهیز از خشونت باید یک فرهنگ بشود. تنها راه نجات ما در همین است.

او می‌کوشید تا به خود و دیگران یک حقیقت مستقل از انسان و ورای همه چیز را ثابت کند. حقیقتی که حکم به رحم و مهر و مسالمت می‌داد. عشق‌ورزیدن به چنین حقیقتی، چه در واقعیت باشد یا نباشد، براستی که جلوه‌ای پرشکوه و احترام‌انگیز دارد. به هنگام بیماری و در آستانه مرگ نیز او می‌کوشید تا این حقیقت شخصی را واقعیت ببخشد و در آغوش باوری که هستی را جان می‌بخشد جان بدهد. یک ماه پیش از مرگش، مرگ خود را با خواندن یک هایکوی ژاپنی این گونه تصویر کرد:

روی ناقوس نشسته
خواب است پروانه

آرامشی شگفت برگرده خروشی خاموش. لطافتی آرمیده بر صلابت ساکن. صدای نازک نفس پروانه در معبد سکوت. براستی که او روح خود را تا سرحد ممکن با این هایکو تلطیف کرده بود.

آیا ناقوس سترگ به صدا در خواهد آمد و با طنین افلاکی‌اش پروانه را از خواب بیدار خواهد کرد؟ آیا پروانه ناقوس عظیم را با موسیقی خوش خواب خدایی خود خاموش نگه خواهد داشت؟

چه بود بازی پروانه و ناقوس در تصور آن ساده سرباز سرنوشت که اشک اندوه را با برگ‌های کتاب فلسفه از رخ می‌سترد و سرمای نیستی را با لمس انگشتان گرم عشق به مقابله بر می‌خاست؟ ما نمی‌دانیم.

اکنون پروانه آنجا آرمیده است. در بستر ابدیت دراز کشیده، ابریشم خواب کهکشانی را به رو کشیده است. در معبد سر و سئوال او نماز مهر بگذاریم. خموشانه درودش بگوییم و نرم از کنارش بگذریم.

«هزار ستاره
در من خاموش می‌شود
دیگرکهکشان من نوری ندارد
اما یاد روشنایی
در من جاریست»
آخرین سروده حسین ۱۰ دسامبر ۲۰۰۲

انتخابات ۹ اسفند شوراها عیدیانه مردم

ماشاالله سلیمی

مقدمه:

گرچه تمامی اصلاح‌طلبان حکومتی و نیز چهره‌های سرشناس جناح موسوم به محافظه‌کار و نیز بخش قابل توجه‌اپوزیسیون داخل و خارج با انگیزه‌های متفاوت از مردم دعوت کردند تا به صورت گسترده در انتخابات شرکت کنند. مردم دست رد به سینه همه آن‌ها زدند و حاضر نشدند، سیاهی‌لشکر شوند و بدین ترتیب در روش برخورد خود با حکومت شروع به تجدید نظر کردند.

در عین حال به بازبینی دوم خرداد ۷۶ که خود آفریده‌بودند پرداختند. حال نوبت ماست و یا بهتر است بگویم نوبت آن‌هایی است که تمام تخم مرغ خود را توی سبد اصلاح‌طلبان حکومتی گذاشته بودند و از این زاویه بازنده غیرحکومتی انتخابات نیز محسوب می‌شوند، در روش، منش و سیاست‌های خود تجدید نظر کنند.

توصیه من به آن‌ها این است که یک‌بار دیگر بر مقالات، مصاحبه‌ها و کنفرانس‌های خود نظری بیافکنند تا دریابند که چقدر غیرمنصفانه آن بخش از جریان‌ها و نیروهای سیاسی را که بر تغییر بنیادین قانون اساسی و حذف ولایت فقیه و ایجاد آلترناتیو دموکراتیک جمهوری اسلامی پای می‌فشردند حمله می‌کردند و با «برانداز نامیدن» آن‌ها ناخواسته و در عمل زمینه سیاسی اعمال فشار بر حاملین نظرات سیاسی این جریانات در داخل کشور را فراهم می‌کردند؛ و چنان آسوده در کشتی اصلاحات آرمیده‌بودند که حتی تک‌نداهایی نظیر گنجی‌ها را نیز به باد انتقاد می‌گرفتند که چرا «آرامش فعال» اصلاح‌طلبان حکومتی را به هم زده است ووو...

آیا اینک زمان قضاوت برای آن‌ها فرانرسیده است؟ آیا این انتظار از آن‌ها، غیرمحقانه است که توقع داشته باشیم که به نقد آن‌گونه سیاست‌ها، روش‌ها و منش‌های خویش بپردازند و با اپوزیسیون چپ‌تر از خودشان حداقل به همان اندازه مهربان و مداراگر باشند که با اصلاح‌طلبان حکومتی هستند.

برخی نکات در مورد دلایل عدم اقبال مردم از انتخابات شوراها.

دلایل گوناگونی در این مورد اظهار شده و می‌شود و از آنجایی که امری است بشدت تازگی داشته و با بسیاری از تحلیل‌های تاکنونی روان‌شناختی و اجتماعی و سیاسی مردم همخوانی ندارد. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و نیز احزاب و جریانات سیاسی داخل و خارج کشور هنوز در مرحله تحلیل آنچه که اتفاق افتاده هستند.

– خاتمی رئیس جمهور آنچنان از نتیجه انتخابات دچار شوک شده بود که بدون رعایت مصلحت نظام ضمن زنگ خطر نامیدن آن. دلیل عدم شرکت مردم در انتخابات را «سیاه‌نمائی» جناحین حکومتی علیه همدیگر دانست و رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ضمن تایید اصل مطلب، خیلی زیرکانه آن را به دوم خرداد ۷۶ مربوط دانست و دوباره توپ را به میدان حریف فرستاد و جناح خود را برا از «سیاه‌نمائی» دانست.

گرچه «سیاه نمائی» از نظر دو مقام عالی‌رتبه جمهوری اسلامی و در حقیقت افشاگری جناحین حکومتی علیه همدیگر از نظر نگارنده می‌تواند از دلایل عدم اقبال مردم از انتخابات به حساب آید. اما آنچنان دلیلی نیست که بتوان روی آن تکیه جدی داشت.

دلیل اصلی را در درجه اول باید در قانون انتخابات جستجو کرد. طبق این قانون به شدت غیردموکراتیک بخش بسیار مهمی از روشنفکران جامعه که به جناحین حکومتی تعلق نداشتند و نیز به نحله فکری جریان موسوم به ملی – مذهبی متعلق نبودند، از حق کاندیداتوری محروم بودند.

شرایطی مانند «عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران» «عدم وفاداری به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه» شرایطی هستند که نیروهای لائیک و سکولار جامعه را از کاندیداتوری باز می‌دارند.

این شرایط در زمانی تکرار و اعلام گشت که ناکارایی و ارتجاعی‌بودن جمهوری اسلامی را مردم با گوشت و پوست و استخوان لمس کرده‌اند و در نتیجه بیش از هرزمانی آمادگی برای شنیدن حرف‌های نیروهای لائیک و سکولار جامعه را دارند.

–کارنامه دو نهاد به اصطلاح انتخابی – مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی را مردم تجربه کرده بودند.

طی چند سال گذشته هر چه مجلس تصویب کرد تا اصلاحاتی برای حفظ نظام پدید آورد، با وتوی شورای نگهبان روبرو شد. حتی دو لایحه بشدت ارتجاعی دولت نیز با عکس‌العمل تند تمامیت‌گرایان روبرو شد. و شوراها نیز در اکثر نقاط کشور نه تنها منشا خدمات نشدند. بلکه سرباز جامعه نیز گشتند.

بدین ترتیب مردم به تجربه دریافتند که رهبران نظام حتی به مجلسی که نمایندگان آن بعد از گذاشتن از صافی نظارت استصوابی شورای نگهبان، به مجلس راه می‌یابند. اعتباری قائل نیستند، آن‌ها درک کردند که در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی قدرت اصلی در دست نهادهای غیر انتخابی است و این نهادها با اختیاراتی که طبق قانون اساسی دارند به راحتی می‌توانند هر چی مجلس رشته کرده، پنبه کنند.

بنابراین انتخابات در شرایطی برگزار گشت که مردم کولباری از تجربه داشتند. و حاضر نبودند زیر بار این سنت بروند که هر از گاهی به عنوان ماشین رای وارد میدان شوند و بعد از انجام این نقش به فراموشی سپرده شوند. از این رو در مورد دلایل عدم استقبال مردم از شرکت در انتخابات می‌توان از جمله ارزیابی زیر نیز موافقت داشت که میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاسی خارجی مجلس شورای اسلامی در گفتگو با خبرنگارهای جهانی ایسنا ارائه داد و گفت «مردم دیگر امیدی به صندوق رای ندارند که صندوق رای بتواند خواسته‌های آن‌ها را محقق کند».

بنابراین از یک منظر دیگری می‌توان گفت که مردم با عدم شرکت خود در انتخابات تلاشی که می‌خواست با نهادینه‌کردن یک نوع دموکراسی درون‌نظامی و از این طریق حفظ نظام فقاهتی آغاز شده‌بود با ناکامی روبرو ساخت.

... و اما پیام ونتیجه انتخابات

اگر پیام دوم خرداد ۷۶ یک نه بزرگ به جناح طرفدار ولایت مطلقه فقیه جمهوری اسلامی بود پیام ۹ اسفند ۸۱ یک نه بزرگ به کلیت جمهوری اسلامی می‌باشد.

نتیجه انتخابات نشان داد که مردم دیگر به وعده و وعیدهای مدعیان مردم‌سالاری دینی اعتماد ندارند و به بی‌پایه‌بودن آن‌ها پی‌برده‌اند.

نیروهایی که با ابداع تئوری قدرت دوگانه و با ارزیابی نادرست از توان و ظرفیت و نیز خواست و برنامه‌های اصلاح‌طلبان حکومتی گرانیگاه مبارزه را در میان جناحین حکومتی می‌دانستند اینک باید پیام مردم را شنیده و دریافته باشند که امید به استحاله رژیم آب در هاون کوبیدن بوده و می‌باشد.

انتخابات شوراها، رویکرد آشکار مردم به سوی آن دسته از نیروهای سیاسی است که ضمن اعتقاد به بهره گیری از تضادهای حکومتی گرانیگاه مبارزه را خارج از جناحین حکومتی دانسته و در راه تشکیل یک جمهوری لائیک و سکولار به بسیج و سازماندهی مردم و اتحاد نیروهای چپ و نیروهای جمهوری‌خواه تاکید داشتند.

اگر تا دیروز بن‌بست اصلاحات و در دستور قرارگرفتن تحول بنیادین همچنان در حد بحث نظری بود، نتیجه انتخابات نشان داد که موضوع تحول، یعنی تغییر بنیادین قانون اساسی، حذف ولایت فقیه، تغییر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی از مسائل مبرم و جاری جنبش آزادی‌خواهانه و تحول‌طلبانه است.

مختصری راجع به وظایف ما:

در آستانه عید نوروز مردم با نه خود به کلیت نظام عیدیانه بزرگی به تمامی نیروهای لائیک – سکولار و عدالتخواه و جمهوری‌خواه و نیز سایر طرفداران دموکراسی داد که باید آن را گرامی و پاس داشت. باید تاکید کرد که فرصت زیادی در پیش رو نیست. اگر زمان از دست رود نسل آینده و تاریخ آینده هرگز ما را نخواهد بخشید. از این رو باید در راه اتحاد نیروهای چپ و جمهوری‌خواه برای استقرار دموکراسی در ایران و نیز ایجاد زمینه ائتلاف سیاسی تمامی نیروهای طرفدار دموکراسی در ایران تلاش خود را صد چندان کنیم. در این رابطه ضروری است که گام‌های جدی برای برداشتن موانع روانی و نیز برطرف نمودن کدورت‌های تاریخی برداشت. و در عین حال حداقل‌هایی را تعیین کرد و همکاری‌ها و اتحادعمل‌ها را آغاز نمود. نکته‌ای که در شرایط کنونی ضروری است توجه اکید بدان شود. این است که زمان دورزدن و حذف نیروهای چپ، جمهوری‌خواه و سایر آزادیخواهان گذشته است. باید تنگ‌نظری را کنار گذاشت. شرایط از همه ما سعه صدر، گذشت و روحیه اتحاد می‌طلبد.

پیام مردم را ارج نهیم و در راه سمت‌دهی درست و سازماندهی آن‌ها گام‌های سنجیده اما، بلند برداریم

استراتژی «خوداصلاحی»...

ادامه از صفحه ۱۰

در مورد خروج از جبهه دوم خرداد و تشکیل جبهه فراگیر دموکراسی‌خواهی این نکات قابل تامل است:

۱ – خروج از جبهه دوم خرداد نه به معنی انصراف از روند تحول‌طلبی است و نه نادیده‌گرفتن تلاش‌های صادقانه بسیاری از اعضای جبهه دوم خرداد. واقعیت این است که اگر از حضور «شیخ‌قدرتانی» که با دستیابی به کرسی‌های قدرت «اصلاحات» مورد نظرشان پایان پذیرفته بود بگذریم این جبهه تلاش خود را مبذول اصلاح وضعیت موجود کرد. سخن از ناکارآمدی جبهه دوم خرداد مبتنی بر این واقعیت است که استراتژی «خوداصلاحی» نظام با بن‌بست روبرو است و البته این تنها به ضعف‌های اصلاح‌طلبان بر نمی‌گردد، بلکه تن‌ندادن هسته‌های سخت قدرت به روند اصلاحات نیز از عوامل جدی این بن‌بست محسوب می‌گردد و طبیعی است که زمانی که استراتژی محوری روند اصلاحات با چالش روبرو شود تغییر و اصلاح استراتژی خواه ناخواه آرایش جدید از نیرو را نیز با خود، همراه خواهد داشت. بی‌شک بخشی از جبهه دوم خرداد که در سالیان اخیر صادقانه برای دستیابی به دمکراسی تلاش نموده است در تحولات آتی کشور نیز نقش غیر قابل انکاری خواهد داشت.

۲ – جریان اصلاح‌طلبی که در پنج سال گذشته در کشور جریان داشته است فراز غیرقابل حذفی از مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران می‌باشد و دستاوردهای بسیار مهمی برای جامعه ایرانی به همراه داشته است. رشد آگاهی‌های مردم شفاف‌شدن عرصه سیاست ایران – بی‌اعتبار شدن تئوری‌های خودی و غیر خودی و حق ویژه قائل‌شدن برای روحانیت و ... دستاوردهای غیرقابل چشم‌پوشی این روند می‌باشد کسانی که هیچ مشارکتی در این روند نداشته‌اند و بلکه از روز اول سعی درنابودی آن داشته‌اند امروزه با نادیده‌گرفتن دستاوردهای مهم این پروسه بر ضعف‌ها و ناتوانی‌های خود سرپوش می‌گذارند و تلاش می‌کنند از این راه خود را اثبات نمایند، کسانی که امروزه با دفاع از تئوری‌های پوسیده سلطنت‌طلبی سعی می‌کنند مجددا خود را مطرح نمایند آب در هاون می‌کوبند مردم ایران به هیچ وجه گذشته سیاه اینان و ظلم‌ها و جنایت‌های آنان نسبت به مبارزان و آزادی در دوران ستم‌شاهی را فراموش نکرده‌اند نارضایتی مردم از شرایط موجود در جامعه به نادیده‌گرفتن دوران سیاه پهلوی منجر نخواهد شد.

۳ – دفتر تحکیم وحدت به هیچ روی خود را متولی و بنیانگذار جبهه فراگیر آزادی‌خواهی نمی‌داند ما حداکثر تلاش خود را مبذول خواهیم نمود که یک جنبش فکری جدید با محوریت آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی شکل بگیرد. جریان دانشجویی وظیفه خود را فراهم‌آوردن بستر لازم برای نزدیکی نیروهای واقعا وفادار به آزادی – دموکراسی و منافع ملی می‌داند و معتقد است که گردآمدن نیروهای وفادار به این دو اصل امروز یک ضرورت ملی است و در این راه، برقراری یک گفتمان انتقادی از سوی روشنفکران و جامعه دانشگاهی جهت تحلیل گذشته و تدوین استراتژی آینده‌نقش جدی خواهد داشت.

۴ – به‌نظر می‌رسد نخستین قدم جهت بسترسازی و تشکیل جبهه فراگیر دموکراسی‌خواهی و جنبش دموکراتیک ملی، طرح سئوالات کلیدی جهت روشن‌شدن مواضع و دیدگاههای افراد حاضر در عرصه سیاسی کشور است. سئوالاتی نظیر:

روشن‌شدن تعبیر و منظور روشن افراد از مفاهیمی چون دموکراسی، تصریح مواضع نیروهای مختلف نسبت به مفاهیمی چون سکولاریسم بخصوص در عرصه مدیریت و سیاست، روشن‌شدن میزان اعتماد و التزام و پذیرش گروههای مختلف نسبت به حقوق بشر او مشخصا و صراحتا مواد مندرج در اعلامیه حقوق بشر)، تبیین نسبت میان دین و سیاست از سوی گروهها و افراد. بی‌شک تمام کسانی که خواستار حضور در این جنبش دموکراسی هستند قبل از هر چیز باید در خصوص مسایل بالا نظر صریح و روشن خود را بیان کنند تا در آینده به دلم کلی‌گویی‌ها و سوءاستفاده‌های مختلف افرادی که نه ذاتشان و نه سوابقشان و نه تفکرشان با هیچ‌نوع دموکراسی و مردم‌سالاری سازگار نیست و تنها جهت رسیدن به قدرت با توجیه عملکردشان ظالمانه به واژه‌ها نیز جفا کرده و مزورانه به مصادره‌به مطلوب آنها می‌پردازند، نیفتند.

دفتر تحکیم وحدت در آینده نزدیک با برگزاری سمینارهای مختلف و میزگردها و جلساتی در این راستا گام برخواهد داشت.